

در ستایش خرد

سالار بصیری

۱۲ دی ۱۴۰۴، تهران، ایران

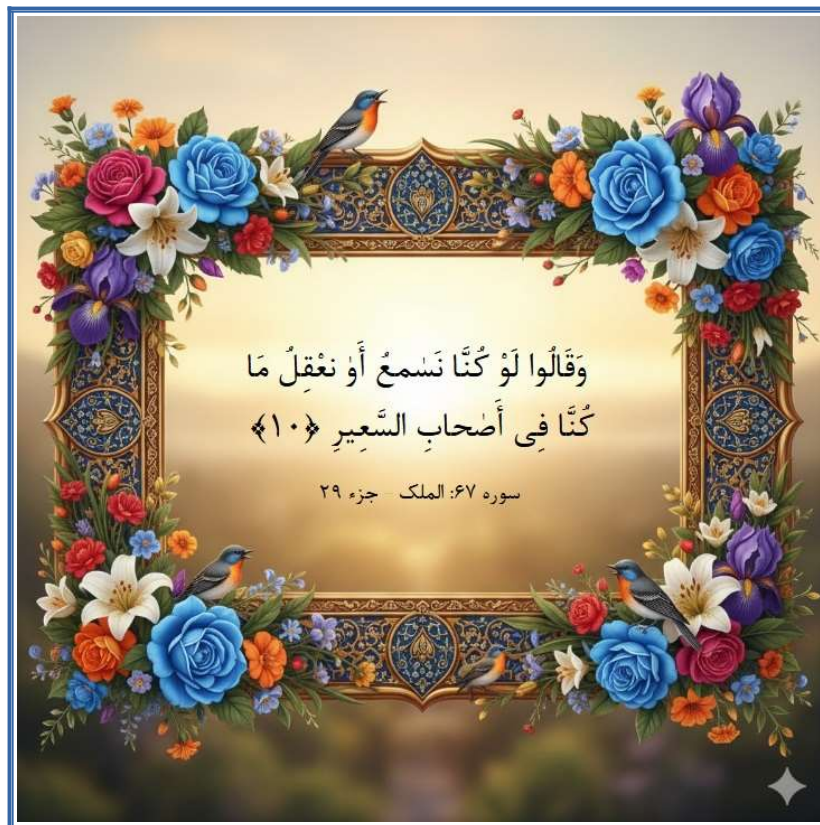
مقدمه

طی میلیون‌ها سال گسترش حیات در کره زمین، خلقت «انسان خردمند» را باید نقطه اوج این داستان دانست؛ آنجا که آگاهی و قدرت تفکر از دامنه ماده و انرژی فراروی می‌کند. انسان با تکیه بر قوانین طبیعت، قادر به تصور، ابزارسازی و نوآوری شد و بدین‌گونه جلوه‌ای از قدرت خلاقیت را به نمایش گذاشت.

این همه بدون «خرد» غیرقابل تصور است. در این میان، نقش «زبان» انکارناپذیر است؛ کلام نه تنها بستری برای ارتباط، که ابزاری برای اشتراک‌گذاری تجربیات است. بدون زبان، آگاهی فردی بشر در طول زمان به «فراآگاهی» جمعی بدل نمی‌شد؛ نه تمدنی شکل می‌گرفت و نه تغییری در مسیر زندگی انسان پدید می‌آمد.

در روایت‌های آفرینش آمده است که چون خدا انسان را آفرید، شیطان از سجده سر باز زد، چرا که خود را از آتش و انسان را از خاک می‌پنداشت. اما او در بررسی این موجود، به رازی پی برد: مهم‌ترین ویژگی انسان، همانا «خرد» و توانایی تفکر اوست. سوگند شیطان برای انحراف بشر، از همین‌جا آغاز شد؛ او دانست که تنها با «از میان برداشتن خرد» می‌تواند انسان را از مسیر اصیل خود منحرف کند.

با تکیه بر همین پیوند ناگسستنی میان تفکر و زبان، هدف این نوشتار بهره‌گیری از ابزار کلام و گفتگو برای بازیافتن و گستراندن «خرد ناب» است. این مقدمه‌ای است بر سلسله مقالاتی با عنوان «در ستایش خرد»؛ مجموعه‌ای که در آن تلاش خواهیم کرد با تکیه بر متن قرآن و روش‌های مستدل علمی، به بازخوانی تفاوت بنیادین انسان با دیگر موجودات پردازیم. در این مسیر، به بررسی مغالطه‌های کهن و چالش‌های ذهنی معاصر خواهیم رفت که بر سر راه خرد قرار گرفته‌اند؛ چرا که باور دارم کلید حل گره‌های امروز ما، در بازگشت به اندیشیدن آزاد و دور از جزم‌اندیشی نهفته است.



تاکید بر تفکر و تعقل

۱- قوانین طبیعت و اراده انسان؛ تنها فصل مشترک

یکی از بزرگترین مغالطه‌هایی که خرد بشر را به زنجیر می‌کشد، واگذاری تمام مسئولیت‌ها به نیروهای غیبی و نادیده گرفتن سهم «عمل» و «قانون» است. برای خروج از این بن‌بست فکری، باید بر روی یک اصل جهان‌شمول توافق کنیم که مبنای تمام گفتگوهای عقلانی است: جهان توسط «قوانین تغییرناپذیر طبیعت» و «اراده و اختیار آزاد انسان» اداره می‌شود.

این یک اصل عینی است. پذیرش اختیار، سنگ‌بنای تمام نظام‌های حقوقی و اخلاقی جهان است. اگر اختیار نباشد، نه جرمی معنا دارد و نه جزا؛ هیچ قاتلی را نمی‌توان محکوم کرد و هیچ قهرمانی را نمی‌توان ستود. حتی زمانی که با تسلط یک زورگو روبرو هستیم، این دو اصل نقض نمی‌شوند؛ در آنجا نیز با سوءاستفاده از «اراده آزاد» یک انسان و بهره‌گیری از ابزارهای قدرت (مبتنی بر قوانین طبیعت) روبرو هستیم، نه یک تقدیر ناگزیر و آسمانی.

تفاوت در نگاه‌ها، تنها در تفسیر منشأ این دو اصل است:

۱. یکتاپرستان حقیقی معتقدند این قوانین و این قدرت اختیار، توسط خالق یگانه طراحی و به انسان تفویض شده است.

۲. ناباوران آن را برآمده از فرآیندهای مادی و تکاملی می‌دانند.

۳. موهوم پرستان اما، با نسبت دادن هر رویدادی به اراده‌های شخصی‌سازی شده و خارج از قانونمندی طبیعت، هم به ساحت خرد توهین می‌کنند و هم راه را بر مسئولیت‌پذیری انسان می‌بندند.

خدا با این جزئیات کاری ندارد! این جمله، نفی آفریدگار نیست؛ بلکه تکریم قانونی است که وضع شده تا جهان بر پایه اختیار آزادِ تنفیذ شده به بشر خردمند بچرخد؛ آنجا که انسان با شناخت قوانین طبیعت، آن‌ها را برای زندگی بهتر به کار می‌گیرد و این عینِ «عدالت» است.

در دنیای مبتنی بر دانش، پذیرش این دو اصل ما را از انتظار برای معجزه یا ترس از خرافه می‌رهاند. ما نه قربانیان بی‌اراده‌ی سرنوشت، بلکه ناظران و بازیگرانی خردمند هستیم که باید با شناخت قوانین هستی، سرنوشت خود را با اراده‌ای آزاد رقم بزنیم.



تاکید بر قوانین طبیعت و عقل و خرد انسان

۲- عبور از «شخص مقدس» به سوی «امر مقدس»

بنیادی‌ترین رسالت خردورزی در مسیر توحید، فروپاشیدن بساط «شخصیت‌پرستی» و جایگزینی آن با حاکمیت «امر مقدس یا حقیقت» است. بزرگترین مغالطه‌ای که تمدن‌ها را به بند می‌کشد، بازگشت به عصر بت‌پرستی در لباسی جدید است؛ جایی که یک «انسان» جایگزین «حقیقت» می‌شود.

۲-۱- انسان‌انگاری تا فرشته‌انگاری

ذهن‌های خردگرایان در درک مفاهیم مجرد ناتوانند و تمایل دارند حق و عدل را در قالب یک بت انسانی تجسم کنند (Anthropomorphism). جریان‌های تمامیت‌خواه با بهره‌گیری از این ضعف، نوعی «فرشته‌انگاری» از شخصیت‌ها ایجاد می‌کنند تا آن‌ها را به مقام «معصومیت مطلق» ارتقا دهند. هدف این مغلطه، غیرقابل نقد کردن شخص است. وقتی کسی معصوم فرض شد، نقد او «کفر» تلقی شده و راه بر خرد بسته می‌شود.

۲-۲- خرد؛ رسول باطنی در برابر حبس عقل

در دیدگاه خردگرایانه، از «عقل» به عنوان **رسول باطنی** یاد شده است؛ یعنی همان‌گونه که پیامبران رسولان ظاهری هستند، خرد نیز فرستاده‌ی خداوند در درون هر انسان است. بنابراین، تمرکز اصیل باید بر **اختیار و اراده‌ی انسان عاقل و خردگرا** باشد. حبس کردن عقل در اراده‌ی تنها یک نفر (با هر عنوانی اعم از ولی، خلیفه یا قییم) در حقیقت نفی این رسول باطنی و تعطیل کردن ودیعه‌ی الهی در وجود تک‌تک انسان‌هاست.

۲-۳- تقابل آزادی با استبداد؛ از نظم پادگانی تا اسارت دینی

با کالبدشکافی مفاهیمی چون **ولایت مطلق، خلافت و قیومیت بشری**، به یک حقیقت عریان می‌رسیم: این‌ها در واقعیت چیزی جز یک «**نظم پادگانی**» نیستند که توسط ساختارهای نظامی و شبه‌نظامی ترویج می‌شوند. در یک پادگان، «طاعت کورکورانه» بزرگترین فضیلت است، اما در نظام خردمحور حقیقت، «اختیار» و «آزادی» اساس خلقت انسان است.

الگوی ماندگار فرعون: مالکیت بر جان و مال هر نوع حکومتی که اراده‌ی خود را بر مردم تحمیل کند، در حقیقت بازتولید الگوی «فرعون» است. فرعون نیز یک حکومت دینی بود؛ او تنها یک حاکم سیاسی نبود، بلکه با ادعای مقام قدسی، مردم را ترغیب به پرستش خود می‌کرد و جان، مال و حتی سرنوشت بنی‌اسرائیل را از آن خود می‌دانست. این دقیقاً همان ادعایی است که امروز تحت نام «ولایت فقیه» مطرح می‌شود: **ادعای مالکیت بر مقدرات ملی تحت پوشش نیابت الهی.**

خدعه‌ی کسب اتوریته از مقدسات: تاریخ نشان می‌دهد که این روش همیشگی حکومت‌های تمامیت‌خواه بوده است: استفاده از آنچه مورد قبول عامه است برای کسب اتوریته (اقتدار). در این میان، اصلاً مهم نیست که جامعه‌ای موهوم‌پرست باشد، بی‌پناه باشد یا حتی یکتاپرست؛ حاکم مستبد از هر آنچه مردم به آن «باور» دارند، نردبانی برای صعود به جایگاه خدایی می‌سازد. این کار، فارغ از ارزش خود آن باور، مصداق بارز «**خدعه و سوءاستفاده**» است.

موسی (ع)؛ پیشگام رهایی و آزادی: در این نگاه، حضرت موسی (ع) را باید یکی از پیشگامان بزرگ آزادی دانست. مأموریت او صرفاً یک مأموریت مذهبی نبود، بلکه یک حرکت آزادی‌خواهانه برای شکستن زنجیر «**قیومیت فرعون**» بر انسان‌ها بود. او برخاست تا انسان را از بندگی انسان رها کند و آن‌ها را به سوی «حقیقت بی‌واسطه» و خرد آزاد رهنمون شود.

شرک در لباس مذهب: طرفداران این نظام‌های پادگانی غالباً منتقدان را به «کفر» متهم می‌کنند، اما در واقعیت، خود ایشان مصداق بارز شرک هستند؛ زیرا انسانی ممکن‌الخطا را در جایگاه قدسی خداوند نشانده و اراده‌ی شخصی او را جایگزین حقیقت مطلق کرده‌اند. آن‌ها ترازوی خرد را از دست ملت می‌گیرند تا خود، تنها ترازوی حق و باطل باشند.

۳- توحید به مثابه رهایی؛ نفی هرگونه واسطه‌ی مقدس

قرآن با توصیف شکوه حق، تأکید می‌کند که قدوسیّت تنها متعلق به اوست (حشر: ۲۳) و بساطِ واسطه‌گری را جمع می‌کند:



تاکید بر صفات خدا در دیدگاه تک‌خدایی ادیان ابراهیمی

• نفی سرپرستی غیر خدا: «...وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۰۷)



• نفی شفاعت و واسطه‌گری: «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ...» (انعام: ۵۱)



بنابراین توحید یعنی هیچ انسانی، در هیچ مقامی، واسطه‌ی اجباری میان خرد و حقیقت نیست. نظام‌های مبتنی بر ولایت بشری با تبدیل «شخص» به موجودی مقدس، به بساط شمنیسم و فرعونیت بازگشته‌اند. بازگشت به خرد، در گرو گذر از این بت‌پرستی و بازپس‌گیری «اختیار آزاد» است.

۴- امتناع خرد در مغالطه‌ی نفی «زمان و مکان»

نخستین و مهلک‌ترین ضربه‌ای که تفکر فقهی بر پیکره‌ی خرد ناب وارد می‌سازد، نادیده گرفتنِ عامدانه‌ی عنصر «زمان و مکان» است. فقها با اصراری غریب، در تلاش‌اند تا الگوهای زیستی و معیشتی اعراب شبه‌جزیره در ۱۴۰۰ سال پیش را به عنوان نسخه‌ای ابدی برای اداره‌ی جامعه‌ی پیچیده‌ی ایران در قرن ۲۱ تحمیل کنند. این رویکرد، نه یک خطای ساده، بلکه یک مغالطه‌ی بنیادین است؛ چرا که حتی با فرض اینکه شخصیت‌های تاریخی دوره پیامبر، شخصیت‌هایی به نسبت مثبت بوده‌اند، باز هم تبدیل رفتار و گفتار متناسب با «جاهلیت حجاز» به مبنای حقوقی یک ملت در عصر تکنولوژی، نفی صریح عقلانیت بشری است. در واقع، فضایل فردی یک شخصیت در دل تاریخ، هرگز مجوزی برای تبدیل ترجیحات و احکام زمانی او به «قانون لایتغیر» برای اعصار بعد نیست.

باید به این حقیقت تاریخی اذعان کرد که ظهور هر مکتبی در بستر تاریخ، یک «پروسه» و فرآیند متناسب با ظرفیت‌های همان عصر بوده است. این تصور که با ظهور یک آیین، ناگهان جوامع از تمام پیوندهای زمانی خود گسسته و به کمال مطلق رسیده‌اند، خیالی باطل است. بنابراین چرا باید روش زندگی گذشتگان که اتفاقاً هیچ نشانی از جامعه آرمانی هم نداشته مبنای اداره جامعه مدرن قرار بگیرد؟

بحث «اقتضای زمان و مکان» محدود به یک دوره‌ی خاص هم نیست؛ چه ۳۵۰۰ سال پیش در عصر کنعانیان، چه ۲۵۰۰ سال پیش در عهد باستان و چه ۱۴۰۰ سال پیش، بشر همواره درگیر محدودیت‌های ادراکی و ابزاری زمانه‌ی خویش بوده است و این روش‌ها قابل بسط به دنیای امروزی نیست.

در حقیقت، تا پیش از قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی، به دلیل سادگی ساختار جوامع و محدودیت جمعیت، شاید مدل «مقدس‌سازی یک فرد» به عنوان راهکاری برای حفظ نظم نیم‌بند قبیله‌ای عمل می‌کرد، اما با توسعه جوامع و خصوصاً گسترش بی‌سابقه‌ی جمعیت، دیگر غیرممکن است که یک «شخص» بتواند کل جامعه را با تمام پیچیدگی‌هایش اداره کند. در واقع، درجا زدن تمدن‌ها در طول تاریخ، دقیقاً از همین جا نشأت گرفته است: حبس کردن پتانسیل بیکران خرد جمعی در قفس تنگ اراده و تشخیص یک نفر.



تاکید قرآن بر متناسب بودن شرایط زمان و مکان و نسخ آیات

۵- فقه توهّم؛ حاکمیت «موهومات» بر مقدرات ملی

با کالبدشکافی دقیق تر حقوق فعلی ایران، به حقیقتی هولناک می‌رسیم: این نظام حقوقی نه بر مبنای خرد، بلکه بر پایه‌ی یک «سازه موهوم» بنا شده است. به نظر می‌رسد متولیان این تفکر، چون راهی برای ادعای پیامبری پیش روی خود نمی‌دیدند، با خلق یک «شخصیت موهوم» در پس پرده‌ی غیبت، رانت مقدسی برای خود دست و پا کردند تا در غیاب او، «اراده‌ی شخصی» خود را تحت نام «نیابت»، قانون جلوه دهند.

این دقیقاً همان بن‌بستی است که قرآن بارها نسبت به آن هشدار داده است. آنجا که می‌فرماید:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (نجم: ۲۸) (آنها به این کار علمی

ندارند و تنها از گمان و موهومات پیروی می‌کنند؛ در حالی که گمان، هرگز جایگزین حقیقت نمی‌شود).



سردمداران این تفکر، با جایگزینی «حقیقت عینی» با «موهومات کلامی»، جامعه را در وضعیتی قرار داده‌اند که در آن، وهم یک نفر بر خرد یک ملت برتری یافته است. اینجاست که ردپای همان هشدار قرآنی درباره‌ی نفوذ شیطان در لباس مقدسات و کلام آراسته آشکار می‌شود:

«...يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا.» (انعام: ۱۱۲) (آن‌ها سخنانی فریبنده و ظاهراً زیبا را برای فریب دادن، به یکدیگر القا می‌کنند).

این «زُخْرَفَ الْقَوْل» یا سخنان آراسته، همان توجیهات فقهی است که تلاش می‌کند یک امر موهوم و غیرتاریخی را به عنوان «مقدس‌ترین اصل قانون اساسی» به خورد مردم بدهد. وقتی حقوق یک کشور از ساحت «عقل جمعی» خارج و به ساحت «اوهام فردی» منتقل شود، نتیجه‌اش چیزی جز «استفراغ استبداد قرون وسطایی» در قلب عصر مدرن نخواهد بود. در واقع، این نه یک نظام الهی، بلکه یک سیستم «شمنیسم حقوقی» است که در آن، عده‌ای مدعی ارتباط با یک موجود موهوم هستند تا از طریق این توهم، بر جان و مال و آزادی انسان‌ها چیره شوند.



اشاره به موهوم پرسی بعضی در قرآن

۶- از عدالت مدرن تا بیداد شبه قدسی

با این تحلیل، ریشه‌ی دشمنی دیرینه‌ی فقها با «عقل مدرن محاسبه‌گر» به وضوح عیان می‌شود. عقل مدرن، با ابزار نقد و بررسی شواهد، هرگونه ادعای بدون پشتوانه را به چالش می‌کشد؛ بنابراین، خریدار تفکر فقهی موجود، تنها کسانی هستند که یا دچار ضعف قوای عقلی‌اند و یا در اثر القائات تخدیرگونه، قدرت تمیز میان «واقعیت» و «وهم» را از دست داده‌اند. در واقع، این نظام حقوقی تنها در فضایی رشد می‌کند که خرد در آن تعطیل و «تخدیر ذهنی» جایگزین «تحلیل عینی» شده باشد.

در اینجا باید بر این مغالطه‌ی بزرگ در مفهوم «عدالت» انگشت گذاشت. عدالت، نه یک دستورالعمل نازل شده از آسمان اوهام، بلکه یک مفهوم مدرن و بشری است که انسان برای حفظ پایداری جامعه و تضمین همزیستی مسالمت‌آمیز آن را ابداع کرده است. نگاهی به جهان معاصر، این حقیقت را اثبات می‌کند:

در کشورهایی که عدالت را به عنوان قراردادی اجتماعی و مبتنی بر حقوق بشر پذیرفته‌اند، شاهدیم که عدالت نسبی در پرتو آزادی محقق شده است؛ زیرا در آنجا قانون، محصول خرد جمعی است نه اراده‌ی یک موجود موهوم و نائب او. اما در مقابل، در کشورهایی نظیر ایران که مدعی دستیابی به «عدالت قدسی» هستند، آنچه در عمل مشاهده می‌شود چیزی جز ظلم عمیق، تبعیض و بیداد ساختاریافته نیست.



تاکید بر اسباب و وسایل زمینی سنجش برای برقراری عدالت

ادعای عدالت قدسی، تنها پوششی است برای فرار از پاسخگویی؛ چرا که وقتی عدالت به امری «ماورایی» و «نیابتی» تبدیل شود، دیگر با خط کش خرد بشری قابل اندازه گیری نیست و راه برای هرگونه جنایت تحت نام مقدس باز می گردد. حقیقت تلخ این است که میان «توهم عدالت الهی فقها» و «عدالت واقعی انسانی»، درهای به ژرفای تمام قرون وسطی فاصله است.

نکته دیگر در خصوص واقعیت عینی و در عین حال تکان دهنده در نشانه این تخدیر ذهنی، برخورد دوگانه با مقوله «تخدیر» در ایران است. مقابله‌ی سرسختانه با الکلی (که بعضاً مظهر شادی اجتماعی و هوشیاری منتقدانه است) در کنار اغماض و حتی همراهی و تشویق مصرف مخدرهایی که ذهن را به انفعال، خمودگی و خیال پردازی می کشاند، تصادفی نیست.

این رویکرد، بازتولید همان الگوی قدیم «شمنیسم» است؛ جایی که استفاده از مواد روانگردان و مخدر، ابزاری بود برای ایجاد توهم «شهود» و ادعای «ارتباط با غایب موهوم». وقتی ذهن در اثر تخدیر (چه فیزیکی و چه ایدئولوژیک) از واقعیت عینی فاصله می گیرد، پذیرش «موجودات موهوم» و «قوانین فرازمانی» آسان تر می شود. در حقیقت، گسترش قلیان خانه ها و افزودنی های ناشناخته در آنها، استعاره‌ای از همان فقهی هستند که با از کار انداختن قوای نقادانه‌ی عقل، جامعه را به خواب عمیق قرون وسطایی فرو می برد تا کسی نپرسد: «چگونه اراده‌ی یک شخص غایب، جایگزین خرد زنده‌ی میلیون ها انسان شده است؟»

۷- نکته ای در مورد فریب در لوای حقیقت

قبل از ارائه تحلیل نهایی و نتیجه گیری در مورد رفتار متولیان این نظام فکری، باید ذکر شود که در اینجا با پدیده‌ی «دروغگوی حرفه‌ای» روبرو هستیم. قدرت تخریب گری این جریان در آن است که ابتدا دروغ خود را (به عنوان حقیقتی قدسی) باور می کنند تا بتوانند

بر بستر آن، یک «خط داستانی» منسجم و فریبنده بسازند. یکی از پیچیده‌ترین روش‌های خدعه، بیان بخشی از «واقعیت» با هدف تخریب آن است؛ به گونه‌ای که بار معنایی حقیقت را جابه‌جا کنند. برای مثال، در برابر نقدهای مستند و عقلانی و مبتنی بر متن اصیل قرآن، ماشین پروپاگاندا به جای پاسخ به محتوا، با «ترور شخصیت» و «انگ‌زنی امنیتی»، نیت نویسنده را هدف می‌گیرد تا ذهن مخاطب را از «اصل واقعیت» منحرف کرده و حقیقت را در پوششی از مفاهیم منفی و ترس‌آور پنهان سازد. این همان «خدعه‌ی فقهی» است که در آن، شنیدن کلام حق، به عنوان یک توطئه‌ی باطل بازنمایی می‌شود.

۸- نتیجه‌گیری: بازگشت به یگانه منبع اصیل معرفت؛ خرد فردی

برخلاف تمام بافته‌های فقهی که سعی در صغیر پنداشتن انسان دارند، باید با قاطعیت اعلام کرد که: یگانه منبع اصیل و خدشه‌ناپذیر معرفت، فقط و فقط «عقل» است. هر آنچه خارج از دایره‌ی خرد باشد، فاقد اصالت و اعتبار است. حتی مفاهیمی چون «نبوت» و «شهادتین»، تنها زمانی ارزش انسانی و الهی پیدا می‌کنند که بر بستر اختیار آگاهانه و سنجش عقلانی شکل گرفته باشند. پذیرش هر اصل یا فرعی از دین، برای انسان «لایعقل» (بی‌خرد) اساساً بی‌معناست؛ چرا که دین برای «انسان» است و مرز فاصل انسان و حیوان، چیزی جز قوه‌ی تمیز و خرد نیست.



برای روشن‌تر شدن این حقیقت، می‌توان از یک تمثیل ساده استفاده کرد: عقل همچون یک قطب‌نمای دقیق برای حرکت در مسیر زندگی است. اگر شما قصد سفر از تهران به رشت را داشته باشید، آیا حرکت کردن بر اساس جهت‌های موهومی، تصادفی یا پیروی کورکورانه از ادعای جهت‌یابی دیگری که خود راه را نمی‌شناسد، می‌تواند شما را به مقصد برساند؟ مسلماً خیر. همین منطق در مورد معرفت و راهبری جامعه نیز صادق است. بنابراین، عقل و خرد، یگانه مرجع معرفت هستند که اتفاقاً به شدت هم در متن اصیل قرآن به آن تأکید شده و انسان‌ها را به تفکر و تدبیر فراخوانده است.

منبع نهایی قضاوت و معرفت، «عقل خودِ شخص» است و نه اراده، تشخیص یا فتوای هیچ شخص دیگری (با هر عنوانی اعم از ولی، خلیفه، کفیل یا نایب). سپردنِ لگامِ عقل به دست دیگری، نفیِ انسانیت و بازگشت به سطحِ غریزی حیوانی است. توحیدِ واقعی در رهایی از زنجیرِ «قیومیتِ بشر بر بشر» و ایستادن بر قله‌ی خرد آزاد نهفته است. هر حکمی که با ترازوی عقل سلیم بشری سازگار نباشد، نه از سوی حق، بلکه برآمده از همان «موهومات» و «خدعه‌هایی» است که قرن‌هاست تمدن‌ها را در سیاهی نگاه داشته است.

این اثر تحت لایسنس (۴.۰ Creative Commons (Attribution-NonCommercial-NoDerivatives منتشر شده است.

📄 ذکر و انتشار مطالب این مقاله تنها با شرط «عدم تحریف»، «ذکر نام نویسنده» و «ارجاع به منبع اصلی» آزاد است.

نسخه مرجع و سند اصالت این نوشتار در مخزن گیت‌هاب زیر قابل استعلام و راستی‌آزمایی است:

github.com/SalarBasiri/in-praise-for-wisdom

© کلیه حقوق معنوی این اثر متعلق به نویسنده بوده و هرگونه تحریف یا انتساب دروغین، مصداق نقض حقوق مالکیت فکری است.